

آشنایی با افسانه‌های آفرینش آفریقایی

افریقا، افسانه‌های آفرینش

یولی بایر ترجمه و تألیف ژ - آ - صدیقی. مطبوعاتی عطائی؛ ۴۱۶ صفحه

معرفی و نقد: احمد مهدوی

سخن از اسطوره‌ها و افسانه‌هاست. اسطوره‌ها و افسانه‌هایی این

چنین انسانی:

«... وقتی اوباتالا، بی‌گناه به زندان افتاد، در سرزمین «شانگو»

قحطی شد. قحطی، هفت سال ادامه داشت، و مردم چیزی برای

خوردن نداشتند. دانه‌ها و غله‌ها، آفت دیدند، زنان، همه سقط‌جنین

کردند، از هرسو، صدای ناله و فغان و شکایت، برخاست.

«شانگو، برای چاره‌جویی، پیش «بابالوو»، روحانی غیگو،

رفت، روحانی گفت:

«مرد پیر بی‌گناهی... در زندان توست بیگناه را رها کن،

تا بلاها، از سرزمین تو دور شوند... گگ (ص ۷۲)

و این چنین فلسفی:

«آفرینش زمین»

در آغاز، همه چیز، آب بود، یک‌روز، «اولودوماره» olodomaro خدای

خدایان، «اوباتالا» obatala با «اوری شانلا» orisha - nla را، برای خلق زمین

خاکی و خشک، از آسمان، به زمین فرو فرستاد.

«اوباتالا» با ظرفی حلزونی‌شکل، در دست، بوسیله‌ی زنجیری، از آسمان، پائین

آمد. داخل ظرف «اوباتالا» مقداری خاک، یک قطعه آهن، و یک تکه زغال بود. وقتی

به پائین رسید، آهن را روی آنها گذاشت. خاک را روی آهن ریخت، و زغال را بالای

آنها قرار داد. بلافاصله زغال، گداخته شد و آهن را داغ کرد. و بدین ترتیب بلافاصله زمین، از هر طرف پهناور و بزرگ شد...» (ص ۶۲)

برداشت‌ها و باورداشتهایی از این دست را چگونه میتوان توجیه کرد؟ بسیاری خواهند گفت: داستانهایی بیش نیستند - داستانهایی پرشکوه و رازآمیز و خیال‌انگیز با خرافه‌ها و عقاید جاهلانه و ساده‌لوحانه، و دیگر هیچ...

اما آیا براستی چنینند؟ تخیلی و هیچند؟ بیگمان، نه - اگر بکاویم، اگر بشکافیم، و اگر پوسته را بدریم و بدهسته و مغز

برسیم.

یعنی اگر با قدرت نقد و عقل به سراغ این افسانه‌های رنگارنگ برویم، در درونشان چیزی فراتر از خرافه و افسانه می‌یابیم: گوهر گرانبهائی از اندیشه و هنر و شناخت انسانی. به سخن دیگر، شکلی از شناخت آغاز این انسان که میتوان بطور خلاصه این چنین تعریفش کرد: توجیه تصویری طبیعت و جامعه و اندیشه برپایه‌ی کمترین تجربه و فن و بیشترین تخیل.

این توجیه تصویری و این نوع شناخت که بازتاب ناقص و تغییر شکل یافته‌ی واقعیت است، محصول مرحله‌ی از تکامل تاریخی است که هنوز انسان از لحاظ کلی به بلوغ کافی دست نیافته بوده است. یعنی مرحله‌ی که رشد کم نیروهای تولیدی، اندکی تجربه، نقص ابزارها و فنون، و عدم یک جهان‌بینی علمی، به انسان امکان این را نمی‌داده است که به چراهای بجای خود پاسخ‌های درست بیابد.

چنین مرحله‌ی را تقریباً همهی اقوام روی زمین و تمام قاره‌ها داشته‌اند. از آن جمله آفریقا و مردمان آن که در اسطوره‌هایشان متجلی است. اسطوره‌هایی که افزون بر ویژگی‌های یادشده، ماندگارترین و جاودانه‌ترین شخصیت‌های بازآفریده‌ی ذهن بشری را نیز دربردارند.

ما از اسطوره‌ها و افسانه‌های آفریقایی - نسبت به اسطوره‌های یونانی و هندی - شناخت کمتری داریم. همچنانکه از دیگر مظاهر آفریقایی. این امر، علت‌های بازدارنده گوناگون داشته است که از آن میان دو چیز بسیار مهم بوده: یکی، **محصور و اشغال بودن** آفریقا بوسیله‌ی نیروهای استعمارگر که مانع ایجاد روابط سالم و درست بین ما و مردمان آن شده‌اند. و دیگری، عدم دسترسی ما به منابع فرهنگی آن قاره.

مانع اولی - یعنی وجود استعمار - به همت و جانفشانی خود آفریقائیان در حال از میان رفتن است، و بر روشنفکران ما است که مانع دومی را از میان بردارند. انجام این کار، هرچند که دیرشده، اما بقول معروف: ماهی را هر وقت از آب بگیری تازه است.

کتاب «آفریقا، افسانه‌های آفرینش» در شناخت فرهنگ غنی و پربرابر آفریقاییان و در تحقق یافتن موارد ذکر شده کمک ارزنده‌یی می‌تواند بکند. این کتاب که یک سوم آن ترجمه و بیش از دو سوم آن، گردآوری و تألیف است، از شش بخش تشکیل شده: بخش اول اختصاص یافته است به مقدمه‌های مترجم و مؤلف. مقدمه‌ی مترجم توضیحاتی است درباره‌ی گردآوران اسطوره‌ها، زادگاه اسطوره‌ها، اقوام اسطوره‌ساز، و پیوسته‌ها، مقدمه‌ی مؤلف توضیحاتی است درباره‌ی خصوصیات افسانه‌ها، و اینکه طرز برداشت در آنها طوری است که برای پیروان بسیاری از مذاهب بخصوص مسیحیت و اسلام تکان‌دهنده خواهد بود. مثلاً: «در افسانه‌ی آفرینش»، «کنو» Kono مرگ انگیزه و نیروی اصلی جهان است که قبل از خدا موجود بوده است. «یا» میان مردم مالوزی، خدا برای کنترل انسان، فاقد هرگونه قدرتی تصور میشود. و یا «در افسانه‌های خلقت بوروبا آفریدگار، بخاطر نقص در آفرینش انسان، گناهکار و مسئول شناخته میشود.»

بخش دوم کتاب، متن افسانه‌ها را دربر دارد. با این عنوانها: چگونه جهان از یک قطره شیر پدید آمد؟ - آفریننده و مرگ - خدا از جهان قهر میکند - ماه، خالق جهان - عصیان، علیه خدا - آفرینش زمین - آفرینش معلولان - پیدایش خدایان گوناگون - پیدایش دانایی - ظلم، سبب قحطی و نادانی - کفران نعمت، سبب دوری از زمین - صبح و شام، پی‌آمد تبعیض - پیدایش ماهی‌ها - چرا انسانها دوباره زنده نمی‌شوند؟ - سبب پیدایش مرگ: خشم خدا بر ناشکیبائی انسان - فرزند، سبب مرگ - مرگ و نفاق، کیفر عصیان بشر - حسادت، و زندگی و مرگ انسانها - مرگ، و میوه‌ی ممنوع - مرگ، بر اثر شکست ظرف تابو - انسان و پیدایش جنگ و پلیدی - زنی که میخواست سرنوشت خود را تغییر دهد.

از بیان این بیست و دو افسانه «پیدایش دانایی» از برجسته‌ترین‌هاست که برایتان نقل میکنیم، این افسانه که از سرزمین نیجریه است افزوده بر اینکه از لطافت شاعرانه و شکوه‌مندی اساطیری برخوردار است، ویژگی دیگری نیز دربردارد، و آن، اینست که ریشه‌ی دانایی را به یک نیروی غیرواقعی وابسته نمی‌داند. در این افسانه، بطور ضمنی عینی بودن واقعیت، تغییرپذیری و قابل شناخت بودن آن، پذیرفته شده است. و این، از لحاظ شناخت علمی بسیار مهم است.

«پیدایش دانایی»

یک روز «اوباتالا» برای آب‌تنی به رودخانه رفت، وقتی خواست داخل آب‌شود، چشمان و کاسه‌ی چشمانش را بیرون آورد، و کنار رود گذاشت، هنگامی که مشغول

آب‌تنی بود، «ئه‌شو» Eshu «ضدخدا» به لبه‌ی رودخانه آمد، و چشم و کاسه‌ی چشمان «اوباتالا» را باخود برد.

وقتی «اوباتالا» از آب بیرون آمد، چشمان خود را نیافت، بسیار پریشان و غمگین گشت، پریشانی «اوباتالا» به این جهت بود که نمی‌دانست بعد از آن دیگر چگونه خواهد توانست وظیفه‌اش را انجام دهد، و خاک را به‌قالب و شکل انسانها درآورد، و به آنها جان بدهد؟

در این موقع «اوشون»، الهه‌ی زیبایی، ترد او آمد، و به «اوباتالا» قول داد که به او کمک خواهد کرد.

پس از آن، «اوشون» ترد «ئه‌شو» رفت و با زیبایی و افسون خویش، آنچنان «ئه‌شو» را فریفته کرد که «ئه‌شو»، چشمان «اوباتالا» را برداشت، و ترد او آمد و گفت: «مرین دی لوگون» merindilogun - روش مقدس غیب‌گوئی و خلقت را که بوسیله‌ی شازده خرمره انجام میگیرد - بمن بیاموزی.

«اوباتالا»، با آنکه این تقاضا را نپسندید، ولی چاره‌ئی نداشت، و مجبور شد آن را بپذیرد، و بدین ترتیب، علم غیب‌گوئی و تغییر و اختراع، از «اوباتالا» به‌دیگران رسید. بخش سوم کتاب را «فرهنگ زادگاه و مردم اسطوره‌ها» تشکیل میدهد. در این بخش اطلاعاتی کلی درباره‌ی سرزمین‌ها و اقوامی که اسطوره‌ها از آنها ویا منسوب به آنهاست، گنجانیده شده است.

بخش چهارم عبارتست از «فرهنگ اسطوره‌های افریقائی» در این قسمت، اسطوره‌ها، به‌مفاهیم بنیادی آنها، تفکیک شده، و سپس با اسطوره‌های سامی و ایران اسلامی مقایسه و تطبیق شده است. و در واقع يك فرهنگ كوچك تطبیقی اساطیری است. این، برآستی کاری است بدیع و تازه که تاکنون در ایران سابقه نداشته است، البته در تهیه و تدوین این فرهنگ آقای دکتر صاحب‌انژمانی، پژوهشگر و روانشناس معروف و وطنمان، نقش عمده‌ای داشته است؛ چه، بقول خود مترجم - خانم صدیقی - که این فرهنگ را تهیه و تدوین کرده، بدون پیشنهاد و راهنمایی و پی‌گیری دکتر، فرهنگ اسطوره‌ها به صورتی که در کتاب آمده پدید نمی‌آمد.

در مقدمه‌ی این فرهنگنامه‌ی کوچک اظهار امیدواری شده است که «این طرح مختصر، سرآغازی باشد برای تنظیم فرهنگنامه‌ی جامع مقایسه‌ای اسطوره‌ها در زبان فارسی، و نیز انگیزه‌یی گردد برای دیگر مترجمان گرامی اسطوره‌های اقوام و ملل مختلف زبان فارسی، تا مگر در بازگردانی‌های خود، به‌پیوست هر ترجمه، فرهنگی از اصطلاحات اسطوره‌ها را بدست دهند، و بدین ترتیب مقدمات و مواد اولیه را انداك اندك،

برای فرهنگ جامع اسطوره‌ها، بادقت فراهم آورند.»
 اینک، برای آشنائی خوانندگان به‌شیوه‌ی تدوین و تألیف این فرهنگ کوچک تطبیقی، توضیح واژه‌ی «کلمه» و نیز «عصر بی‌خدائی» را نقل میکنیم:
 «کلمه»، سخن، واژه، در اسطوره‌ی «وایانگوا» (صفحه‌های ۱۱۲ - ۱۰۱ همین کتاب) رمزواره‌ی «آوای خرد»، ندای راستین عقل، تدبیر کل، عقل جهانی، مدبر خردمند امور، قدرت نامرئی آفرینش، نیروی سازندگی، نظم و سامان، خدای بی‌همتا، و یگانه‌ی مجرد، در جهان بشمار میرود.
 اسطوره‌ی «وایانگوا»، در وصف «کلمه» بدینگونه آغاز میشود:

«آسمان، بی‌کرانه بود، و سفید،

و بس روشن

آسمان، خالی بود - :

نه ماه، در آن بود، و نه هیچ ستاره‌ای

تنها، درختی در فضا، ایستاده بود،

و باد هم، آنجا بود، و باد، میوزید

درخت، از فضا، تغذیه میکرد، و مورچگان،

در درخت

می‌زیستند، و از برگ آن، تغذیه میکردند

باد، درخت، مورچگان،

و فضا را،

نیروی «کلمه»، اداره میکرد.

ولی «کلمه»،

چیزی نبود که بتوان، آن را دید

«کلمه» -

نیروئی بود که بیک چیز،

توانائی آفرینش چیز دیگر میداد» (۱۰۲ - ۱۰۱)

تکیه بر «کلمه» از شگفتی‌های کم‌نظیر همانندی‌ها، در جهان اسطوره‌های آفرینش آفریقائی و آسیای باختری، و خاورمیانه، با اسطوره‌های آفرینش سامی است، «انجیل یوحنا» نیز با تکیه بر محور «کلمه»، بعنوان خدا، یار خدا، کار ابزار خدا، پیمایه‌ی آفرینش، زندگی، نور جهان، و روشنی‌بخش انسان در ظلمات گمراهی، آغاز سخن میکند:

«پیش از آنکه جهان، آفریده شود،

«کلمه»، بود. و کلمه، نزد خدا، بود،

از همان آغاز کلمه، با خدا بود،

از «کلمه»، خدا، همه چیز را آفرید.

هیچ چیز، در تمامی آفرینش، بدون او، پدید نیامده است.

کلمه، زندگی را درخود داشت و این زندگی،

به مردم، روشنائی داد.

و روشنائی، در تیرگی میدرخشد،

و تیرگی آنرا، هرگز،

محو نتواند ساخت.

پس آنگاه، کلمه خود در جهان بود

کلمه، انسان شد، و در میان ما، زیستن جست.»

قرآن نیز، عیسی را «کلمه‌الله» معرفی می‌کند که به‌مریم اعطا شده است. (س/۳)

آیه ۴۰ - س/۴/آیه ۱۶۹). برای آگاهی بیشتر رجوع شود به‌واژه‌های «درخت،

گوسفند - خدا، جنگ، مورچگان سفید».

حال که ماده‌ی «کلمه» را مطالعه کردید، «عصر بی‌خدائی» را نیز بخوانید تا

به‌اندیشه‌های متعالی مستور در این افسانه‌ها پی‌ببرید، اندیشه‌هایی آنچنان اجتماعی -

فلسفی که گوئی از زبان نخستین فیلسوفان برآمده است. نه از لابلاي افسانه‌های مردمانی

به‌اصطلاح غیر متمدن: -

«عصر بی‌خدائی»: یکی از ابعاد بسیار جالب اندیشه‌ی متافیزیکی، در جهان

اسطوره‌ها، تصور و قبول عصر بی‌خدائی است - زمانی که جهان و مردم وجود داشته‌اند،

لیکن، خدائی نبوده است. طبق اسطوره‌ی «واپانگوا» (تاترانیا)، «انسانهای ابتدایی،

هیچ خدائی نداشتند، و هیچ چیز را نمی‌پرستیدند. ولی پس از نخستین جنگ بود که

بشر، خدایان فراوانی برای خویشتن پیدا کرد. و با اینکه این خدایان، او را مجازات

میکردند، و اعمال او را می‌آزمودند، انسان شروع به پرستش آنها کرد» (۱۱۱). برای

آگاهی بیشتر رجوع شود به‌واژه‌های «خدا، متافیزیک، ابدیت، توحید، جنگ» در

همین کتاب.

با آرزوی موفقیت برای خانم صدیقی که ترجمه‌ی رسا و اثری ارزنده به دست

داده‌اند، نگاه خود را از «آفریقا افسانه‌های آفرینش» برمیگیریم و به‌سخن خود پایان

میدهیم.